

اسناد فارسی ، عربی و ترکی

دراشیو ملی پرتغال

درباره

هرموز و خلیج فارس

« ۴ »

پژوهشگاه علوم انسانی و
پرتال جامع علوم

از

جهانگیر قائم مقامی

(دکتر در تاریخ)

سند شماره ۲۳

نامه عمو سلطان علی به رئیس شرف الدین^۱

کمال الدوله والرفعه والاقبال [-] .

عالیجناب دولت مآب سعادت اناب رفعت مناب شفقت و مرحمت
شعارمخدوم واستظهار اقتخار الاما جدوالاقران منبع الجودوالاحسان
المستغنی عن الالقاب والبیان ، عنوان صحیفه مودت لبیک و ربانی
مروتالمخصوص به عون الله الملك اله عظم الله شانہ . سلام وافی و
تسلیمات کافی از این محب صادق الاخلاص عمو ملطان علی در محل
عرض قبول و مطالعه نمائید .

ساحت سعادت اتصال که اهم مراد است علی ای الحال روزی باد ،
بالتبلی وآله الامجاد . بعد از رفع ادعیه ، معروض رأی عالی آنکه از
محلی^۲ که ملازمان تشریف فرموده اند تالایغایت در ولایت حضرت
صاحبی ولی النعمی خان عالیشان [اسعد خان]^۳ می بودیم . در این وقت

۱- از مجموعه مدارک شرقی D. O. No. 67

۲- در این جا کلمه «محل» به معنی وقت و زمان به کار رفته است

۳- بنا بر تداول دیوانی و مرسوم زمان که جای نام بزرگان را بمنظور احترام
در متن نامه خالی گذاشته و آنرا در حاشیه می نوشتند، اسم اسعد خان نیز در نامه
مورد بحث در حاشیه نوشته شده است

که خان از دنیا نقل کردند به طرف گوهر رفتیم که متوطن شدیم .
 فترت واقع شد و لشکر ملک نظام الملک آمده گوهر را غارت کردند
 و کمینه را آنچه از دنیائی بود همه از دست رفت . چون حال چنین
 شد لذا [-] برخواسته به پانده آمدیم و در این جا میباشیم . باز
 درین وقت که کتابت فرستادیم آمده بودیم به بندر کنه نور بخدمت
 حضرت مخدومی خواجه شمس الدین محمد گیلانی جهت آنکه ایشان
 را ببینیم و انواع بزرگی با کمینه به جای آوردند و در هر باب امداد
 تقصیر نفرموده اند و چون در خدمت ایشان بودیم معلی که ایشان
 کتابت به آن جانب می نوشتند^۴ کمینه نیز واجب دید که کتابت
 شرح حال خود نوشته به دست آدم ایشان روانه دارد و چون مقصود
 عرض حال بود زیادت مبالغه نرفت . ظلال متعالی مستدام . محب
 دولتخواه سمو سلطان علی و دیگر معروض میدارد که هر چه در باب
 فرزند پیر علی امر فرموده بودند خدمت بجاء آورده ام و ایشان در باب
 ما هم تقصیر نکرده اند در این باب پیش از این کتابت به آن جناب
 نوشته ایم . امید که همیشه در پناه حق باشی . آمین از این جانب
 العاجی عباس سعدالدین علی خان اسعدخانی نیازمندی میرسانند .
 امید که در معرض قبول افتد باستانی و مطالعات فرستی

دوستان را یاد کردن عار نیست مع علوم الهیه کاغذ به صد دینار نیست
 والسلام . از این جانب فرزند بی بی جانی بندگی میرسانند .

۴- Canannor از بنادر مستعمره پرتغال در هند بوده است .

۵- در میان اسناد آرشیو پرتغال چنین نامه ای به دست نیامد .

سند شماره ۲۴

نامه خواجه علی به رئیس شرف الدین^۱

هو

به جناب جنت مآب سعادت اکتساب صدر صاحب اعظم الا [شرف] منبع الجود واللفظ والکرم الذین عجز عن تعریفه لسان [و] البیان لازال کمال دولت والدنیاء والدین. سلام و زمین یوسی از این کمینہا به جان و دل مشتاقان قبول فرمایند. ثانیاً معلوم آن خداوند باشد که احوال خانه، خرد و بزرگت به صحت و سلامت هستند الا که به غیر از دیدن دیدار آن صاحب هیچ المی و نگرانی نیست و دیگر معلوم دانند که شما هیچ خرجی برای خاتمه نگذاشته بودید که وافی خرج باشد و هیچ یاد خرج خانه نکردید و همین مینویسید برای مردم. درین زمانه کسی به کسی چیزی نمیدهد. تا که جناب خواجه فرخ آنجا بود گوشه خاطر به ما داشته بود و از آن محل که جناب خواجه فرخ به تناسری رفته اند از ایشان پنجاه محمودی گرفته بودیم و چهل محمودی از جناب خواجه سنان گرفته ایم و از جناب ملا احمد سوگندی صد محمودی گرفته ایم و از بابت دلال جیوه و ارجن صد محمودی گرفته [ایم]. جیوه را که جناب خان اعظم رومین خان کشته اند و اکنون [ن] گرفته کشته اند و دیگر احوال یاقوت معلوم دانند که در بندر آجی بود و از بندر آجی به بندر مرطبان آمده است و [-] جناب سیدی احمد عباس و احمد برقوق از ایشان احوال یاقوت پرسیدیم و ایشان یاقوت را دلالت کردند که ما ترا از نول حرمت داری خواهیم کرد. یاقوت گاه میگفت می آیم و باز جواب

۱- در مجموعه مدارک شرقی D. O. No. 74

۲- در متن اصلی: منبع الجود

ایشان داد که من میروم به بندر پری امام میروم و باز میآیم و درجه‌پاز خواجه اسماعیل برده سیری رفته است و کاغذی که شما به مرطبان فرستاده بودید آن کتابت بدو رسید و نیت یاقوت و ایشک^۲ آن است که به بندر مرطبان و یادکنگک بیایند و از آنجا به بندر جده مبارک بیایند . ان شاء الله خدای تعالی به دل او بیندازد که بیاید .

در تاریخ پنجم ماه مبارک رمضان قلمی شد

و دیگر معلوم دانند که شما خاطر خود را به آن بنادر راه ندهند که از آن جانب بروند و اگر خاطر خواهد اول به خانه خود بیایند و از این جانب به هر بندری که خواهند میسر میشد چرا که در این آخر موسم شش جهازه بندردیو^۴ [-] و خبر آن معلوم میتوان [-] بندر هست . والسلام علیکم .

و دیگر فرزندان جناب خواجه محمد و جناب خواجه مظفر حسین و یوسف و باقیمانده و اهل خانه کل جمع صغیراً و کبیراً سلام و پابوسی و به دعاگوئی مشغولند . و دیگر جناب خواجه حبیب سلام میرساند و جناب خواجه حسین استرآبادی و جناب ملا احمد کرانی و جناب خواجه سنان قرمانی و جناب خواجه مظفر آملی سلام میرسانند و در جهاز رومین خان ناخده شده‌اند و روانه جرون میشوند و دیگر جناب خواجه محمد دلمانی [-] صفری [؟ کذا] میشوند .

محب دولتخواه حاجی مبارک نوایی علی قصبتی . کاتب الحروف معتمد مولانا عبدالله خواجه حسن شیخ زواره‌یی زمین بوسی عرضه میدهد . و دیگر کاکاهلال و جوهر سلام و زمین بوسی میرسانند و

۳- از سیاق عبارات استنباط میشود نام شخص است

۴- Diu رومیان در زمان خواجه محمد - ۱۳۱۱ هجری قمری - در این شهر بنام دیو بنامند

میرزا محمد تقی
خان قزوینی
تقدیر

کاتب الحروف
معتدق مولانا عبدالقادر
خواجه قزوینی
زمنی بون عرض مبدل

و در کمال کمال و صورتی و السلام
و در این بوسی میرزا تقی و السلام
که در این است تا الان است که می بیند
چهار زات میرزا تقی که آمدند به کوه قزوینی
سلامتی شما شکرگزاران
و در این از ان جانب
بلکه در اسلام می بیند
و در این است که در این است که می بیند
و در این است که در این است که می بیند
و در این است که در این است که می بیند

قسمت سوم سند شماره ۲۴

الیاس گریخته است تا الا غایت نگریخته بود. الا که جهازات بری عزى که آمدند که خبری سلامتی شما که شنفت با آن گریخت. و دیگر از آن جانب بلال را سلام میرسانم. و دیگر معلوم دانند که بابت برای کرایه خانه بی بی هر روز [بحث] و غوغا میکنند و پایا غورا تقصیری نمیکند.

سند شماره ۲۵

نامه رکن الدین بهاء الدین به رئیس شرف الدین*

هو هو

شرفاً للسعادة والرفعه والعز والاقبال لطف الله

آورد نسیم عطرسابوی بهشت وز دانه مهر در دلم زرع بکشت
 بوسیدم گفتم که سواد این خط الله مگر ز نفاقه مشک سرشت
 وز سوز درون دعای دولت گفتم بر آنکه نوازش به من خسته نوشت
 بنده نوازی و ذره پروری که از جانب ملازمت حضرت اعلی
 جنه حضرت مشمول مهر آن خداوندی اسلامیان ملازمتی بود والله
 تعالی امیدگاهی اصفی مخدومی مخصوص به عون عنایت الملك
 الصمد الاحد لله خلد الله تعالی ایام دولته که بدین کمترین فرزندان
 ارزانی فرموده بود کالوخی النازل من السماء ، نزول اجلال یافت .
 شرایط تعظیم ولو ازم تکریم کما ینبقی به تقدیم رسانید. اضعافاً

۵- در متن اصلی : یحیی

* - از مجموعه مدارك شرقی ، ۹۳ T.T. D. O. No: 93

این نامه از رکن الدین بهاء الدین پسر رئیس شرف الدین است که در دهم ربیع الاول سال ۹۴۲ به پدر خود که در لیسبون بود، نوشته است و متضمن شرح وقایعی است که در فارس روی داده بود و بالنتیجه برای تاریخ فارس اهمیت زیاد دارد.

والافاداً خدمت مخالصة شعار یاز تحفة مجلس عالی ساخته و در کل حال بالمآل خاطر عاطر مستظهر و مستوثق بوده و میباشد. ملاقات بر وجه احسن مقدر و میسر باد بالنبی وآله الامجاد.

بعد از عرض بندگی بعض خدام عرضه میدارده که صورتی که در نامه [مرقوم] گشته بود معلوم شد. انتظار مژده وصول از حد گذشت و میگویند که کی بود یارب که بینم روی خویش را، امید که الله سبحانه و تعالی سببی که موجب مواصلت باشد از ممکن عنایت کرامت فرماید. احوال، الشکر لله الحمد والمنه مقرون به صلاح آن حضرت است و استظهار لم یغیراً الا لقاء مسعوداً محموداً در کنار فرج آقا و اصحاب به تمامی به سلامت اند. چون در این مدت میانه اصحاب فرنگ و حضرت مخدومی بدرأ سلیماناً منازعت بود پار سال به جهت صلاح دولت طرفین خواجه جمال الدین حسین پیر علی و کمترین به میان آمدیم و به هزار جهد و گفتگو به مبلغ چهار صد لک مقرر شد که به دو سال به عوض تقصیر بدهند و جلایه و مترددان به دستور آیند و روند.

فیطور وزیر نیز در ملازم حضرت کیتان آنتونی شرویله حاضر بود که این تصالح به بیان آمد و به موجب صلاح کمترین وجه خلعت و کمر شمشیر طلا و طاقه و فرهای و خلعت روسا روانه بحرین نمودند و خلعت از جانب فرنگ نیز. والله الحمد که به سلامت به ملازم حضرت بدرأ سلیماناً رسیدیم و مردم بحرین که بیرون رفته بودند باز به محل خود آوردیم و چون هفت ماه در جرون بودم بعد از آنکه دیوان اعلی به سلامت اراده فرمود به صلاح حضرت

۱- «دیوان اعلی به سلامت از گوه مراجعت فرمود»

منظور از دیوان اعلی مظفر الدین سلغرشاه امیر هرموز است که در سال ۹۴۰ هجری بعد از برادر خود محمدشاه به سلطنت هرموز رسید و طبق معمول که پادشاهان

مخدومی پیشکش دیوان و از مقرریه بعضی از مردم در بحرین توجه اصلاک ملازمان نمود. بعضی که نزد محمود خشتی بودند تمام عمارت و فصل غرس نمودند و املاک حضرت فردوس مکانی به تمامی روی درخرابی نهاده و اسمعیل از عهده او بیرون نمی آید .

بعد از وصول دیوان اعلی رجوع به شیخ احمد بن راشد نموده اند و رجوع استیفا به ابن جمال الدین بهرست نمودند ، بعد از چند ایام که خواجه رمضان را عزل نمودند ، به جوار حق واصل شد . احوال جرون احتیاج به تصدیق نیست خود معلوم خواهد فرمود . مجال نوشتن نبود و نیست در شهر ربیع الاول ۹۴۱ که کمترین ، در سیراف بودم که امیر حسن سلطان ریشهری^۲ به سر اسیر رفت . به واسطه آنکه بعد از قتل شاه علی سلطان درمیانه حسن سلطان و شاه منصور بیگ نزاعی کلی واقع شد و مردم رؤسا [ی] کشوری و بعضی عرب تمیمی به ایشان راسب شدند و بیرون می آیند و اسپان رمه سلطانی و اسپان رعایا و تمام رعایا به تمامی بر میدارند و به شط شیرین و بلوک فال آمدند . بعد از چند ایام احمد بیگ با عساکری از جانب حسن سلطان آمد و درمیانه حرب واقع شد و رؤسا [ی] دشتی مقصود حسن و بهاء الدین کلینی و رکن الدین مظفر و جمعی مقتول شدند و از طرف احمد بیگ جمعی بازگشتند و ایشان روی

جدید هرموز برای تجدید تعهدات نخست بایستی به گوآ Goa مقرنایب السلطنه پرتغال درهند میرفتند و فرمان پادشاهی خود را از او می گرفتند سلفرشاه نیز بعد از مرگ برادر خود به گوآ رفته بود. در این نامه اشاره به بازگشت سلفرشاه از گوآست (به ص ۱۰۳ جلد یکم همین کتاب نیز رجوع کنید)

۲- امیر حسن سلطان ریشهری در این تاریخ حکمران دشتی و دشتستان بود و هموست که در سال ۹۴۷ به اندیشه استقلال و خودمختاری در اطراف قلعه ریشهر خندق و برج و بارویی ساخت اما شاه طهماسب اول سپاهی به سرکوبی او فرستاد و او را دستگیر کرده به تبریز بردند. در آنجا به دستور شاه طهماسب کشته شد (ازک به فارسنامه ناصری گفتاریکم صفحات ۱۰۳ و ۱۰۴)

به طرف لار نهادند و شاه عادل^۲ اعزاز و احترام ایشان بسیار نمود و نیز نزاعی کلی واقع شد و ایشان را بیرون نمودند و به طرف کردستان رفتند. از درویش [محمد] کرد درمیانه ایشان تصالح نمودند و اسبان که برده بودند باز به حسن سلطان دادند. معلوم نمودند که بعضی اسبان [-] و کوشک خدمت ایشان نموده بودند. هر یکی از رؤسا نریان و مادیان داده بود باز طلب فرمود. رؤسا ندادند. بدین واسطه بر سر رؤسا [ی] اسیر آمد حضرات نجبا محموداً و صفیاً و مرحوم صادقاً محمداً در سیراف بودند که آن خبر رسید. در ساعت روانه شدند. مردم راه بند بردستانی و دشتی ایشان را میگیرند و صادق محمداً خود را به قلعه آویز میاندازد. رؤسا چون به ملاقات حسن سلطان میروند انواع تواضع می فرماید. مدت بیست و پنج ایام حرب به حصار اسیر نمود. موازی بیست نفر از عساکر او به قتل آمد و در آن حین از کوتوالان قلعه آویز چون دوسه نفر بیرون می آیند و به دست مردم حسن بیگ گرفتار می شوند امر قتل می فرمایند [یک تن از آنها] می گوید من [را] مقتول میکنید که من قلعه آویز به شما بدهم. دویست نفر همراه می کنند و به شب به حوالی قلعه می روند و آواز می دهد که رؤسا حصار را [زنند]. صلاح در این است که مرا خلاص کنید و بعضی از این نفرات به بالا کشند به نوعی که هیچ آفریده خیردار نشود و قلعه [-] حسن کمال با هیجده نفر و رئیس مرحوم صلاح الدین خبر نداشتند چون لشگر به بالا می آید حسن کمال خود را از قلعه به شیب می اندازد و رئیس

۳- مراد از شاه عادل ابوالمظفر ابراهیم خان است که از امرای فارس بود و در سال ۱۰۱۱ هجری درگذشت و شاه عباس بسر او را ابراهیم ثانی لقب داد. (ر.ک. به عالم آرای عباسی ص ۶۱۶ تا ۶۱۸)

۴- منظور قریه کردستان از توابع بهبهان است.

صلاح الدین بنیاد حرب می کند. در این حرب تفکی^۵ و دو [—] می خورد [و] به جوار حق و اصل می شود. و قلعه آویز میگیرد و در ساعت خراب می کند و چون بیست و پنج ایام در پای حصار بود و میسر نداشت که رئیس محمد [—] به ملاقات شاه عادل رفته بود و قبل از آن در میان مردم لار و ایشان حرب واقع شده بود باده هزار نفر به بنکر و به حمایت رؤسا [ی] اسیر فرمود. چون احوال معلوم نمود در ساعت هزیمت نمود و باز به ریشهر فرمود^۶. رؤسا [ی] عظام سید مجید او عابد علیا و صفیا با جمعی از عقب او رفتند و موازی پانصد نفر همراه داشتند و از حد تبادان و بردستان عاری نمود و موازی ده نفر مقتول نمودند و باز مراجعت نمودند. در این چند ایام غازی خان^۷ که برادر خلیل سلطان بود به شیراز می فرماید و حضرت مظفر امر فرمود و خواجه ناصر الدین محمد طلب می نماید. مظفر انواع اعزاز و احترام و خلعت مرحمت می فرمایند و خواجه ناصر الدین محمد [را] به واسطه آنکه چرا امداد اسیر نکرده او را مقتول می نماید و امر دیوان از او می ستانند به ضرب شکنجه و بعضی غازیان که مهمسازی از خواجه نموده بودند. در وقت مراجعت از فال به شیراز درارکوشی از مردم اسیر می گیرند. خبر به پیش رئیس عابدین کمال می آورند. موازی پنجاه نفر می فرستد که خواهی نخواهی درارکوشی برده آرند [؟]. حرب با غازیان می نمایند. حسین آغا که خویش غازی خان بود به قتل می آید. چون خبر به شیراز

۵- تفک نامی بود که چون ایرانیان نخستین بار با تفنگ آشنا شدند بدان اطلاق کردند و این نام ظاهراً تا زمان شاه عباس هم معمول بوده است.

۶- فعل «فرمودن» در عرف فارسی زبانان هر روز و بجز در این سالها به معنی مراجعت کردن نیز بوده است.

۷- غازی خان ذوالقدر والی فارس بود که در سال ۹۴۸ هجری هنگامی که به حضور شاه طهماسب به تبریز میرفت در نزدیکی تبریز درگذشت. (فارسنامه ناصری گفتار یکم ص ۱۰۴)

می‌رساتند و مظفر هنوز در [] بود در ساعت او و ولد او درویش مظفر مقتول می‌سازند و پانصد تسلیم آن شهریار می‌نمایند که برود و روسا [ی] اسیر به دست آورد و غارت مردم جرگی بنماید. در ساعت که اسیر می‌آیند روسا راه ایشان نمی‌دهند. به جواب می‌گویند که ما جرم رئیس مظفر به صد تومان مقرر کرده ایم به شرط آنکه خوندار تسلیم بنماید. در ساعت محمد پیر رفتی هر جی که تیر به او زده بود تسلیم می‌نمایند و می‌گویند که امر غازی خان است که من و شما به تمامی به سر مردم جرگی برویم مگر تمام رؤسا بیرون آیند.

رئیس عابدین کمال با صد نفر همراه می‌کنند و روسا به تمامی در اسیر می‌مانند و غارت مردم جرگی می‌کنند و باز می‌آیند. روسا موازی هزار تومان تسلیم می‌نمایند. [] می‌خواستند که روسا [را] به دست آورند. به شب روسا بیرون می‌روند چرا که امیر شهریار قبول کرده بود که صلاح در این است که شما بیرون بروید که من نگذارم که کس مانع عیالان شما بشود. علی الصباح که بیرون می‌روند مردم اسیر حاضر می‌گردانند و رجوع ریاست اسیر به سعدالدین شرف می‌کنند. چرا که میانه روسا و امیر شهریار از قبل خصومتی بود و منظور او بود در این ولا آنچه خوب است به کار آورد. در ساعت عیالان روسا جمع می‌نمایند که به شیراز ببرند و تمام در خانه رئیس محمد شاه دیلم شاه جمع نموده بودند. چون شب می‌شود در رمضان بود در وقت روز رئیس محمود محمد شاه می‌آید و خانه را سوراخ می‌کند و عیالان به تمامی بیرون می‌برد. لشکر از عقب ایشان می‌آید. روسا [ی] اسیر بعضی در [] بوده اند خود را ملحق به رئیس محمود می‌نمایند و عیالان برداشته رو به کوه کاران می‌نمایند. اسبان و دراز گوشان را [] هنوز روزه اند عقب ایشان بوده اند و تفحص می‌کرده اند. ایشان خود را به خشت و مجاور می‌رسانند و مردم اسیر [] رئیس سعدالدین و هر کس که تعلق به روسا داشته بود می‌گیرند و اموال روسا تفحص

می نمایند و به تمامی آنچه از جمع مانده بود غازیان متصرف می شوند. در آن شب هر چند که رئیس صدرالدین و عابدین عمادالدین می گویند که به اتفاق برویم قبول نمی کنند و به خانه رئیس سعدالدین می روند و علی الصباح ایشان به دست مردم غازی می دهند و آنچه بود و نبود به ضرب شکنجه و آب نمک می گیرند. و الیوم آنچه نصیب ایشان شده نصیب دشمنان ملازمان داشته. مادام و اکنون [ن] در بیهوده اند. روسا مدت دو ماه در خشت نزول نمودند. بعد از آن چون باز حال ایشان نشدند خود را به پنجاه نفر به حصار اسیر می رسانند و مردم کوشک به ایشان ملحق می شوند و می روند و [] به حرف می گیرند و مقید می سازند و در ساعت زینا علیا کمال را به ملازمت امیر شهریار روانه می فرمایند که حکایت بدین نوع واقع شد. امیر شهریار جمعی لشکر به جهت آمدن نخلستان جرون جمع نموده بود. در خنج و خشت این اخبار که می رسد عزم اسیر می کند که از شیراز خبر می رسد که غازی خان در شهر انواع التفات در پاره مظفر منصورا فرموده و خلعت و کمر شمشیر طلا و خیمه و یراق و خیل [] داده و تمام بلوک فال رجوع به او نموده مع اعراب تمیمی و مالکی و مردم جم و ریز. این احوال اعلام غازی خان می کند. جواب قلمی می فرمایند که من از سر تقصیر ایشان گذشته ام از [] نفر و مظفر منصورا باز به سلامت تشریف به بلوک فرموده و اکنون [] در کار بار و [] قلعه اند که از حد خانه ها [] خود مکمل می فرمایند. حضرات قطبافریدونا و نجم محمودا و صفیا و زینا در بیهوده اند و التماس از ایوان اعلی فرموده اند که رخصت جزا یربدهد. اکنون شفقت فرموده اند که هر محل خوا [] هندی [] نزول نمایند. حضرت شرفا علیا و غیاثا منصورا و عابد علیا بهاءالدین همه در بحرین اند. حضرت غیاثا محمدا و عابد علیا [] در سیراف اند. مدت هفت سال

است که ملازمان فرموده و آن منقول عابدین رکن الدین به سیراف^۸ [۹] - او که اصلا ملتفت فرزندان خود به يك آن نشده و صبیبه حضرت مرحوم عمادادیلشاهها از جلبه و غابه و نخل آنچه بوده تمامی فروخته و خرج خود نموده که آن تا کس اصلا ملتفت او نشده و نیز صبیبه رئیس خضرشاه رفته و بزن کرده . ملازمان فرموده بود که به جهت رئیس عابدین بهاء الدین بگذارید . چون آن حکایت به ملازمان واقع شد که به سلامت به پرتکال فرمود و این وصفها بر ما واقع شد گفتیم که موقوف باشد تا گاهی که احوال ملازمان معلوم شود . او دوسه نوبت به بحرین کتابت نوشت و رئیس علی سعدون جواب معما می داد [] خود معینا به بحرین رفت و ده ایام در بحرین بود و تکاح کرد . به نوعی که کسی اصلا خبردار نشده بود و باز به سیراف آمد . چنانکه حضرت میرزا سلیمان بسیار مبالغه فرمود که در بحرین باشد که صلاح در سیراف بودن شما نیست اصلا قبول نکرد و اکنون در سیراف است . احوال فرزندان ملازمان سعدا محمود او رکن فرج اقا نوعی گذران می کنند که روزی هیچکس نشود . از روزی که ملازمان رفته تا لیوم فرزندان سعد الدین به هزار چند کسی مال الید از مال ملازمان ، پارسال به او رسیده . رکن الدین فرج اقا همان پنجام است که ملازمان فرموده بود تنخواه قرض شده و امسال به لك کسی زیاده جهت آن خداوند . و ملازمان اصلا در اندیشه این فرزندان نیست . سبحان الله العظیم . آن قدر از خود نمی داند که هر خاتمه به قدر خود حواله معاش و لباس ایشان بفرماید . بالله العلی العظیم که این سختگی که فرزندان او می کشد کسی نمی کشد [الا] از مردم رومی زاده مگر کسی که قادر می باشد . اندیشه فرزندان خود و برادرزادگان خود بفرمائید که

۸- اسیاق قبارات پیدا است که افتادگی مانی دارد .

۹- در متن اصلی : چنانچه

به صلاح دولت خوب نیست که در ملک جرون فرزندان او محتاج باشند. لعنت بر مال دنیا باشد. عجب از ملازمان. لله الحمد که فرزند نورالدین ایرانشاه فرزند قابل رشید است الا اختیار در دست او نیست و او خود میسر ندارد و والده او یک دینار به ایشان نمی دهد. هر کسی خرج خودشان حواله بفرمائید که از حاجی اسمعیل محمدیارند بستانند و اگر خود به سلامت تشریف می فرمائید فهو المراد. اندیشه صبیحه مرحوم عمادا دیلمشاه بفرمائید که این ناکس ملتفت او نمی شود و بیش از این میسر ندارد. رکن الدین فرج آقا بسیار فرزندی رشید عاقل است. کمینه آنچه میسر دارد خدمت می کند. در زمان حضور از خودشان معلوم خواهد فرمود و منت بر جان کمینه است الا، معاش و لباس ایشان مقرر بفرمائید و برات همگی جدا جدا ارسال دارد که ایشان اصلاً ملتفت ایشان نمی شود. رکن الدین فرج آقا صدرز کرد و بخرد و معاش او باشد و نفران رئیس نورالدین و هر کس که عنایت [] بر او باشد صدرز [] تمام گناه ملازمان است. الباقی بیش از این گستاخی نمی تواند نمود. به جهت صلاح دولت ملازمان می گوید. احوال [] ارسال او در خراسان بود که مردم رومی آمده بود و قابض تبریز شده بود. [یکی دو کلمه به علت پارگی کاغذ از میان رفته است] در این دوسه ایام رعد و برق و برف بسیار [یکی دو کلمه به علت پارگی از میان رفته است]. قابض می شود و چند ماه در بغداد بوده بعد تبریز رفته. شاه قبل از وصول [به علت پارگی کاغذ یکی دو کلمه خوانده نمی شود]. الیوم قافله رسید تقریر به موقع [] و عساکر شاه باز تبر [یز-] .

و در پشت صفحه نیز چنین نوشته شده است :

« آنکه در میانه شیخ راشدین مقامس و بنی لام و بنی خالد نزاع

۱۰- ظاهراً نام کسی بوده و به علت پاره شدن کناره نامه از بین رفته است.

و حرب بود. در وقت مراجعت غارت نموده اند و اموالی بسیار بسیار برده اند. خواجه علی عرب در قافله بوده اموال او بعضی رفته و او خود به سلامت آمده. احوال سلطان روم چون به بغداد آمده بود شیخ راشد بن مقامس ولد خود شیخ مانع [را] با موازی دویست لك از تحفه از اسب و مروارید و قماش [چند کلمه نامفهوم] نیز ولد، با تحفه و اسب و پیراق فرستاده بودند. احوال مشایخ جبور بعد از چند سال که در میانه شیخ فضیل زامل و آل صبح گفتگو شد آخر [-] در این سال شیخ فضیل ایشان [را] شکست کلی داد و اکنون [ن] شیخ کل اوست و انتظار وصول مقدم می کشد. بسیار التفات می فرماید.

از مردم اکابر که متوفا شده اند مولانا ضیاء الدین و رئیس احمد محمد شاه و رئیس صلاح الدین [-] و خواجه رمضان و امیر خورشید و حاجی خمیس سالم و رئیس شجاع الدین درگاهی به امید که بر عمر آن حضرت برکت باشد. [دو کلمه نامفهوم]. خواجه عزالدین ابراهیم در جرون است و در غایت خود است. درین سال کپتان جدید به جرون خواهد رسید. حضرت کپتان آنتونی شرویله بسیار بسیار بسیار مردی خوب است. با مردم سوداگر و مردم ملك به وجه احسن گذرانیده. اگر در این انقلابات و گفتگو او نبود ملك جرون نمانده [بود]. در حق متعلقان ملازمان خصوص حضرت نورالدین ایرانشاهها تقصیر نفرموده [چنانکه] "برات بیست و هشت لك سالیانه او [را] به تمامی گرفت و داد. از حال او و کمینه [جویاشد] و تواضع فرمود و مهمات تمام التفات می فرماید. کمینه از روزی که ملازمان تا الیوم از [به علت پارگی يك دو کلمه که ظاهراً نام کسی و یا محلی بوده از میان رفته است] دو نوبت برات سالیانه فرموده اند و يك دینار به وصول نیامده و يك دینار به کمینه نرسیده لاغیر از نقصان کلی

[به علت پارگی ...] واضح است و معاش خود به همین چند راس اسب که خرید و فروخت می کند می گذراند و احوال اخراجات جرون معلوم است. املاك بحرین محصول او خرج عایدی نمی شود. امید که الله تعالی مرحمتی فرماید و ملازمان پاز نزول به جرون بفرمایند و اگر نه حال مشکل. مردم زمانه ظاهر می بینند. کسی یاطن نمی بیند. از روزی که ملازمان دورانند به سلامت دو بیست لك از کمترین رفته به غیر از جلبیت مسعودی که مع راس المال و آنچه بود و سیزده راس اسب نیز صدقه سر ملازمان شد.

امید که الله تعالی عوض خیر مقرر فرمایند.

احوال نخیلات ملازمان که در بحرین اند نخیلات خاصه ملازمان که در تصرف محمود خشتی است تقصیر نکرده و املاك پدری که در تصرف اسمعیل محمد یارند است خراب است و او يك عمر است از عهده آن بیرون نمی آید. حاجی راشد مبارک متوفی شد بر عمر آن حضرت برکت باشد. عیال او حاجی اسمعیل به ضرب شکنجه و چوب اورا کشت [کذا]. می گویند که جزوی آنچه در شیب زمین بوده و او از عوت راشد مبارک گرفته است. بعد پر روستا و مردم بحرین می گویند و اسمعیل می گوید که مرطبان خالی بوده و عوت از میانته متوفا شده به ضرب شکنجه [؟]. تا واضح باشد محمد شافعی در بصره است. نا خدا علی معلم تقصیر ندارد و همه ساله از محصول جلبیت فتحی در پانجده بهار^{۱۲} صد رزبه حضرت نورالدین ایرانشاه می رسانند. حضرت بدرا سلیمانانا به سلامت در بحرین است. امیر لار و طارم و غیره به دستور در محل خود از خراسان در تصرف سام میرزا است [کذا]. احوال طرف هند الیوم قاید ابراهیم که ولد کوچکتر عادل خان^{۱۳} است در میان است. عادل خان خود در پای قلعه قطب الملک

۱۲- منظور پانزدهمین روز از فصل بهار است.

۱۳- مراد از «قاید ابراهیم ولد کوچکتر عادل خان» ابراهیم خان پسر عادل خان

متوفا شد. چند ایام ملوک خان که پسر بزرگ او بود در میان بود به حمایت اسعدخان. چون بعضی عساکر روی برخرابی ممالک نهاده بودند اسعدخان از عقب ایشان می رود که منع ایشان بنماید. شهنه سیف که از قدیم عداوت در میان ایشان بود می آید و ملوک خان [را] کور می کند و قاید ابراهیم بیرون می آورد. چون اسعدخان این مشاهده می نماید دوسه قلعه از ممالک عادل خان [را] متصرف می شود و خود موقوف می شود. بعد از چند ایام نظام الملك و برید ممالک به قاید ابراهیم که عادل خان است می آیند که ممالک او غارت کنند. اسعدخان به امداد قاید ابراهیم باز می آید و حرب با نظام الملك می نمایند. نظام الملك [یک کلمه نام مفهوم] می شود و برید به قتل می آید. اسعدخان باز به لکاهان آمده و هر چند که عادل خان کوچک طلب او می کند قبول نمی کند. احوال سلطان گوجرات مندو گرفته و جبور ملک کافر گرفته و اکنو [ن] در دلی خود [چند کلمه ناخوانا] پادشاه است در حرب اند [-] باشد [-] دیگر نیست. امیدوار چنانم که به سلامت و سعادت باز به پایبوس مشرف بشوم. بحق مجد و الله سایه عالیت مخلد و مستدام باد. آمین. آمین. آمین.

اخوی مآبان خواجه پیر احمد [-] قاسمی و امیر رکن الدین علی و [-] و خواجه عطا و خواجه صندل و خواجه سیف مطنجی و [-] مرسل می دارند و خواهان حضور اند. شیخ سیف در جرون و به سلامت است. این عرب شاه در رمید است و به سلامت است. فرزندان سیف مطنجی به سلامت اند.

..... الخ که متضمن سلامها و احوالپرسیهاست و در پایان :
امیدوار چنانم که به سلامت و سعادت باز تشریف خواهد فرمود
تا واضح باشد. در عاشر شهر ربیع الاول سنه ۹۴۲ مرقوم گشت.

پادشاه بیجاپور هند است که در ۹۴۱ هجری به سلطنت رسید (ر.ک به طبقات سلاطین ترجمه عباس اقبال ص ۲۹۱).

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, covering the main body of the document. The text is dense and fills most of the page area.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, running vertically along the right margin of the document.

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page. The text is densely packed and appears to be a list or a detailed account, possibly related to the 'سوم' (Soom) mentioned in the caption. The script is cursive and fills most of the page.

سند شماره ۲۶

نامه رکن الدین شرف پسر رئیس شرف الدین لطف الله
به پدر خود

هو - هو

[شرف] الفلك والشوكت الملك [-] وملاذالمسلمين لطف الله

هرچند که اشک ریخت چشم تر من

تسکین نگرفت شعله پیکر من

گر فیض سحابی برسد بر سر من

[.....]

[-] رقمی که گردش قلم نقش گیرد و لطیف زیباتی که به کوشش
بنان صورت پذیرد ، دعای خلود وجودی است که اتام جمهور به ذات
شریف اوست و نور هدایت خواص و عوام روشن از عنصر لطیف او
اعلی حضرت و الارفعت متعالی منقبت متوالی ، مرحمت آصفجاء
مملکت پناه مشحون شعائر [-] خداوندگاری یعنی المؤید به تأیید
الملك الله خلد الله تعالی ظلالة و ابد ایام اقباله ، به حق محمد وآله .
بنده خاکسار و ذره بی مقدار عرض عبودیت و افتخار و تخشع و
انکسار نموده [-] الفضل و المنن ، لطیفه [ای] که متضمن شرف
تقبیل اقدام خدام تواند بود [مسألت] می نماید .

[-] قلم برداشتم و ندانم که چه نویسم . قصه غصه فراق یا
الم مهاجرت و اشتیاق و احوال نامرادی و بی سامانی یا مفارقت آن
خداوند صاحب قدر .

۱- مدارك شرقی نمره ۶۴ ۶۴ D. O. No

۲- در متن اصلی : مسألت

به کدام زبان شرح شدت روزاندوه گویم و به کدام بیان قصه
غصه شبهای چون کوه پویم .

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق

اظہار اشتیاق [-] چه حاجت بیان ، چون حال مراتو بہتر
از من دانی . احوال این بنده مہجور از وصال آن خداوند دورچہ گوید .
عرض گرداند :

کہ ہرکو بشنود گردد مشوش

شود چشمش پر آب و دل پر آتش

گہی از بیخودی افتم بدانسان

کہ گویم مردم و بردم زغم جان

گہی چندان ز حیرت ایستم راست

کہ گویندم درخت خشک پیدا است

گہی سوزد چنانم آتش درد

کہ باد انگیزد از خاکستر گرد

روز در فکر آنکہ شب چہ در خواب بینم و نیمشب
در خیال آنکہ چند بی خواب نشینم . دردا کہ نوبہار امید چنان گذشت
کہ جز نسیم ہجران ، باد نوزید و دردا [-] چنان خشک گشت کہ
از او جز گیاه حزن ، نوزند و [اما؟] سحاب عنایت از آنچه کہ وعده
دیدار نوشته است [-] بہار می آمد ، حتی جز برق فراق روی انمود
و شمع امید را کہ روضہ جان می فروخت جز شعلہ اشتیاق چیزی
نیفزود امید کہ عنقریب آتش سوزانش بہ رواق وصال [-] خانہ دل از
چراغ آن جمال [روشن] شود و امسال بہ خلاف سنوات قبل [-] نصرت
واقبال تشریف ہند فرمودہ باشید . [-] و صورتی چند کہ آن معلوم
[-] کہ پیش از این بابت مفارقت از خدمت آن حضرت [-] و

بودن [—] در این ملک خراب بدین صورت [—] واقع است و احوال این ملک در غیاب [—] اوبه سانی نیست معلوم دارد . پادشاه همچنان در گوه اند^۴ [—] کپتنمری دیگر [—] اول موسم به صوب [—] به جای کپتن تمران [—] .

بندگی حضرت پادشاهی خلدالله ملکه^۴ در تبریزند و [—] مخالفینی تیست . به اقواله [—] که اقبال به اصفهان خواهند فرمود . از بک بعد از وفات عبیدخان و این سه سال باز به خراسان آمده اند . امسال [—] رفته بود و حصاری کرده اند . . .

توضیحات

چنانکه مستفاد می شود تاریخ نامه سه سال بعد از مرگ عبیدخان اوزبک (در حدود ۹۴۵ هـ . ق) یعنی در سال ۹۴۸ نوشته شده است .

از سیاق عبارات پایان نامه پیداست که عبارات و یا شاید هم چند سطر از نامه افتاده است .

۳- منظور سلغرشاه است .

۴- منظور شاه طهماسب اول می باشد

